

دیدار افغانستان: گزارشی از فقر و بیچارگی

1- آغاز کلام

بعد از سی سال من با دکتراسدالله شعور از شهر تورنتو برای اشتراک در یک گردهمایی که به خاطر بزرگداشت ازبزرگ مردان جریان مشروطه خواهی افغانستان، محمودبیک طرزی و شاه محمد ولی خان دروازی در تالار وزارت امور خارجه افغانستان به تاریخ دوم و سوم سنبله امسال بر گزار شده بود، به دیدار سرزمین آبیی ام رفتم. البته گزارش چگونگی سمینار سه روزه محمود بیک طرزی و شاه محمدولی خان دروازی به صورت جداگانه به نشر خواهد رسید. مضمونی را که اکنون به خوانندگان عزیز پیشکش می کنم، چشم دیدم ازفقر مردم و مصاحبه با برخی از روشنفکران ویرانکده ای به نام شهر کابل است.

2- پس منظر تاریخی

وادی های هندوکش از هزارها سال قبل موقعیت سوق الجیشی برای گذر به سرزمین های دیگر داشته و همین گذرگاه بودن آن، باعث اعظم مشکلات سیاسی افغانستان گردیده است. پژوهش در باره اسناد ما قبل تاریخ کار دشواریست، لکن تاریخ تا هزاره ی دوم قبل از میلاد این واقعیت را نشان می دهد که این سرزمین در حدود پانزده هجوم بزرگ و ویرانگر، و صدها حملات خُرد و ریز را پشت سر گذشاند است.

مردم این سرزمین در تاریخ معاصره مرتبه با قوای اشغالگر انگلیس درگیرشدند و بعداً به اشغال نظامی شوروی سابق درآمدند. بعد از سقوط طالبان دولت امریکا نظام سیاسی مطابق میلش را به شکل جمهوری اسلامی در این کشور جابجا کرد. برای

حفظ این نظام کشورهای امریکا و انگلستان و قوای ناتو زیادتیر از 45 هزار عسکر را در افغانستان مستقر نموده اند.

در نتیجه تمام حملات نظامی، جنگ های داخلی، تاخت و تازهای قبیلوی، قومی، سیطره اعراب در پوشش اسلام، استیلاها، قحطی های ناشی از خشکسالی های طبیعی، کودتاهای نافرجام با همه پیچیدگی های خود، اثرات مخرب و ویرانگری را در این سرزمین ببار آورده که رفع آن اگر به زودی نا ممکن نباشد، بسیار دشوار خواهد بود.

ولی با آنهم، در اواخر سده بیستم، نخست اشغال نظامی افغانستان توسط شوروی سابق، به تعقیب آن حمله نظامی امریکا و سرپا کردن نظام شبه سرمایه داری که اکنون شش سال از عمر آن می گذرد، بافت اجتماعی و سیاسی سنتی افغانستان را برهم زده است.

امریکا با روند تمرکز و تراکم سرمایه مالی بدست آمده از فروش تریاک و رشد تولید شبه سرمایه داری سیاست جهانگرای لیبرالیسم نوین، روابط اجتماعی اقوام وادی های هندوکش را از هم گسیخته است.

اکنون در عوض روابط اقتصادی و اجتماعی سنتی پیشین در بازارهای کابل و باقی شهرهای افغانستان، لشکری از سودخواران، سوداگران، انواع دلالان، مافیای مواد مخدره، جنگسالاران که زندگی نامطمئن و عاریتی خود را از طریق مکیدن خون ملیونها انسان فقیر آن سرزمین تامین می نمایند، در صحنه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی افغانستان داخل گردیده اند.

برخی از دهات و نواحی کابل و غیره مناطق افغانستان طعمه ملاکین نوین و دلالان زمین شده اند، که در نتیجه بخش وسیعی از توده های مردم به زندگی زاغه نشینی در اطراف شهر کهنه کابل و حومه آن روآورده اند. سیمای شهرتاریخی کابل مانند شهر بمبی هندوستان که دو دهه بعد از اشغال انگلیس در هند، نمایانگر انباشتی از ملیون ها انسان گرسنه و گدایان بیمار را نشان می داد، مبدل شده است.

در مدت چند سالی که از روند ترویج اقتصاد آزاد نولیبرالی در افغانستان می گذرد، قشر نوپای سرمایه داران، تاجران، جنگسالاران، بازاریان و نزدیکان آن ها، که ویژگی های آن ها قبلاً ذکر شد، با حرکت نسبتاً بطنی به طرف خودشناسی و تشکیل یک طبقه اقتصادی جدید سیر دارند. این

روند اقتصادی با این طبقه بی که عاری از پیشینه فرهنگ اقتصاد نوین و دلسوزی به منافع کل اجتماع می باشد، جامعه را به فقر، خود فروشی دختران و پسران زیر سن سوق داده است. در اینجا بی درنگ برای روشن شدن آینده کشور رجوع می کنیم به شباهت های امروز مان با تصویری که نویسنده شهیر فرانسوی «اونوره دو بالزاک 1799 تا 1851» در مجموعه داستان هایی که تحت عنوان «کمدی انسانی» به چاپ رسانیده است. این کتاب ساختمان درونی اجتماع فرانسه در دوران حیات بالزاک را پدیدار می کند. بالزاک نشان می دهد که: (... اجتماع فرانسه در زمانش به میدانگاه جنگ آشتی ناپذیری تبدیل شده است که در آن هر کسی بر ضد دیگران می جنگد؛ میدانگاهی که «وحشی ترین خودخواهی ها در آن پیروز می شود.» پاریس؛ جایی که مردم «مانند عنکبوت به جان هم افتاده اند و یک دیگر را می خورند». جامعه سرمایه داری فرانسه افکار و وجدان آدمی را به صورت کالای قابل خرید و فروش در آورده است. سرمایه داران به مردم تبلیغ می کنند که به گفتار و عقاید خود پایبند مباشید و هر گاه کسی آن ها را از شما خواست، به او بفروشید...)

در افغانستان اکنون این عناصر، خصلتی مشابه با آن زمان پاریس دارند. به این معنی که پول درآوردن را از هر راهی مشروع می دانند و به خاطر پول به هر کاری - اعم از رشوه خواری، آدم ربایی، قاچاق مواد مخدر و انسان، چپاولگری، وطنفروشی، جسم فروشی، حتی انحلال شرکت های که خود تشکیل داده اند، دست می زنند. این اقشار - بر خلاف سرمایه داران قرن 17 و 18 اروپا- که بانک جهانی از آن خصلت سرمایه داری به افتخار یاد می کند، نه به تولیدات افغانستان کمک می کنند و نه هم به رشد تجارت ملی و گسترش اعتبارات آن علاقه ای دارند. روند اقتصاد آزاد کنونی در افغانستان از دهه ها به اینسو، یعنی پیش از دوران سیاست اقتصادی شبه مدرنیسم دوران سلطنت ظاهر شاه، خصلت انگلی داشته است. در این روند اینک نیز با توسل به کثیف ترین شیوه های ممکن پول در می آورند و اقشار وسیع انگلی را در حول خویش ایجاد می کنند. این اقشار به اصطلاح غربی ها، معتدل ها و پراگماتیست ها هستند. این ها اکنون به تدریج می روند که خود را بشناسند. البته این افراد زرنگ تر از آنند که دم به تله ورشکستگی احتمالی بدهند. آن ها تابعیت های کشورهای منطقه و یا غرب را دارند و یا در آن ممالک سرمایه اندوخته اند. خانه، کارخانه، شرکت ها و سرمایه خود را در غرب حفظ می کنند و بین افغانستان و کشورهای محل اقامت خود پلی ایجاد کرده اند، تا بلکه بتوانند شیرهای جان مردم افغانستان را بمکند و به سود و سوداگری های خود بیافزایند.

قرار گذارشات دلالان شرکت های سرمایه گذاری، افغان ها در سال های 2006 و 2007 مبلغ 27 بلیون دالر امریکائی را در صحرای مرکزی سرمایه مالی جهان سرمایه داری - در کشور شیخ نشین امارات متحده به خصوص دویی - در بخش جایداد ها سرمایه گذاری کرده اند.



تصویر طفل 7 ساله ای که نان بیار خانه شده است.

در اینجا باید افزود که در تاریخ معاصر افغانستان این نخستین باری است که چنین اقشار اقتصادی به شکل بسیار سیستماتیک، اما ضعیف و پراکنده و عاری از فرهنگ سرمایه داری کلاسیک غربی، با فرهنگ عقب مانده سنتی و چپاولگری در ساختار جامعه ما در حال پدیدار شدن است.

3- بررسی گزارش انکشاف بشری افغانستان 2007. تهیه شده توسط: مرکز پالیسی و انکشاف بشری پوهنتون کابل.

از بررسی گزارش پژوهشگران افغان که در فوق ذکر شده است، ارقام زیر راجع به رشد اقتصادی افغانستان را در 5 سال اخیر می بینیم:

تولید ناخالص داخلی از 683 دالر امریکائی در سال 2002 به 964 دالر در سال 2005 افزایش یافته است. مساحت 132 هزار کیلو متر مربع در سال 2006 ماین پاکی شده است. دونیم ملیون نفر از تلفون های سیار استفاده می نمایند. در حدود 5،4 ملیون متعلم مکتب داریم.

قرار گزارش پژوهشگران افغان، اگر بخواهیم افغانستان را در رده بندی جهان از نگاه انکشاف بشری که شاخص ترکیبی آن تعلیم و تربیه، طول عمر و عملکرد اقتصادی است ارزیابی کنیم، افغانستان در رده 174 در بین 178 کشور جهان است که به مراتب از کشور های همسایه پائین تر است.

افغانستان از نگاه فقر و بدبختی فقط از چهار کشور صحرای افریقا، یعنی بورکینافاسو، سیرالیون، نایجر و مالی جلوتر است. از جدول گزارش پژوهشگران افغان در باره فقر افغانستان بدین نتیجه می رسیم که نمایه فقر بشری در افغانستان 62،3 در صد، یکی از بلند ترین ارقام فقر انسانی در دنیا است. احتمال زنده نماندن تا سن 40 سالگی 0،419 محاسبه شده است. اکنون 50 در صد کودکان در افغانستان زیر سن 5 سالگی دچار مشکل کمبود وزن «سوتغذیه» هستند.

به قضاوت پژوهشگران این گزارش یکی از عوامل عمده ی که موجب ارزش پایینی شاخص انکشاف بشری در افغانستان گشته، گرسنگی است. 6،6 ملیون انسان های که نیاز به غذای روزانه دارند از آن محروم اند، در پهلوی آن تبعیض جنسیتی که به صورت گسترده وجود دارد. در سال 2006 حملات تروریستی بصورت چشمگیری افزایش یافته ، همزمان کشت خشخاش 59 در صد زیادتیر از سال های قبل بوده است. با این رقم تولید خشخاش افغانستان به بزرگترین کشور تولید کننده تریاک تبدیل شده است. اکنون این کشور 90 در صد مصرف تریاک جهان را تولید می کند.

باچنین یک ساختار اقتصادی که تنها در تبادله تریاک دور می خورد، ابعاد قدرت مافیائی افغانستان را تصور کنید. بی دلیل نیست که هر چند سال یک بانک جدید تاسیس می شود. بانک ها به ساده ترین تعریف لانه ی فساد سرمایه داری است. اگر روزی بانک ها مرکز تجمع رباخواری بودند، اکنون برخی از آن ها بر علاوه ربا خوری، بازوی برای سفید کردن پول های سیاه مافیا و جنگسالاران افغانستان اند.

آنچه آینده افغانستان را نیز به خطر مواجه کرده است، کاهش میزان ارضی زراعتی و پوشش جنگلات است. از سال 2000 تا 2005 پوشش جنگلها از 10،150 به 8،670 کیلومترمربع کاهش یافته است.

در بین دهه های هفت و هشت سده گذشته برخی از پژوهشگران آلمانی، ساحه زمین های زراعتی را در افغانستان در حدود 14 تا 16 در صد از ساحه کل افغانستان محاسبه کرده بودند. در دوران جنگ با شوروی و بعد از آن در عصر جنگ های داخلی مقدار زیاد زمین های

حاصلخیز ویران شدند و درختان جنگلات برای گرمای منازل استفاده شدند. اکنون در جاده کوتاه سنگی که بطرف پغمان می رود، به دو طرف جاده آخرین ریشه های درختان بلوت که از سمت مشرقی و جنوبی به کابل آورده شده، به بازار برای تهیه مواد سوخت منازل عرضه می شود. در نتیجه اکنون ساحه زمین های تحت کشت نهایت کمتر از سه دهه پیش است. قرار گزارش پژوهشگران افغان که اکنون در حدود 4 در صد کمتر از سه دهه پیش، زمین زراعتی داریم.

اکنون در افغانستان کوچی ها با تغییرات فصلی در صدد یافتن مرتع برای چرای گوسفندان خود هستند. نسبت خشکسالی و ازبین رفتن چراگاه ها، مسیر برخی از کوچی ها بطور کلی مشخص نیست. در برخی از نواحی کابل هزاران هزار کوچی دیده می شود که از مناطق بی آب و علف به اینجا پناه آورده اند.

یکی از نهاد های جهانی که از مدت سی سال است در افغانستان دخالت دارد، لیکن کمکی به مردم فقیر آن نکرده است، این نهاد سازمان ملل متحد است. از مدت سی سال است که انبوهی از ملیون ها انسان مهاجر که از وطن و خانه خود رانده شده اند و سازمان ملل آنها را در برابر جنگ های تجاوزی بصورت آواره تلقی کرد، و مصارف برگشت آنها نظر به مقداری که بعد از تجزیه یوگوسلاویا و جنگ کوسوو برای برگشت مردم کوسوو اختصاص داده شد، در حدود 11 تا 14 صد دالر امریکائی برای فی نفر محاسبه شده بود، و به کوشش رهبران دکتر ابراهیم رگوا این مبلغ در دسترس مردم کوسوو حوزه شبرنیدسا قرار گرفت.

در حالیکه بعد از سقوط طالبان در افغانستان، در کنفرانس توکیو برای برگشت مهاجرین افغانی بین 400 تا 480 دالر امریکائی برای فی نفر در نظر گرفته شد، و آن مبلغ هم تا امروز به صورت درست به مردم افغانستان نرسیده است. اگر کمک مالی از جانب کشور های صنعتی به افغانستان داده شد، پیش از رسیدن کمک، اشخاص فنی از کشور های صنعتی به نام (ingo) ها با معاش 120 هزار دالر در سال مقرر گردیدند.

تنها کشوری که تا اکنون بی دریغ به افغانستان کمک بلاعوض نموده است، هندوستان است و پس. هند چه از نگاه پروژه های عمرانی و چه ابزار کار آمد به راستی کمک شایانی نموده است. جالب است در کشور افغانستان که دو فرمانروای آن در تاریخ متمادی، سلطان محمود غزنوی و احمدشاه درانی ملیون ها انسان بیگناه هند را در پوشش اسلام به صلابه کشیدند و تا

اکنون نه مورخین و نه هم دولت های افغانستان از این کشتار بیگناهان معذرت خواهی ملی در مقابل مردم هند بعمل نیاوردند، لکن باز هم مردم هند و دولت آن در لحظه احتیاج مردم افغانستان، از کمک های بشری و اقتصادی دست کوتاهی نکرده اند.

4- دولت و دولتمداری در سرزمین بی دولت افغانستان

مفهوم دولتی که به حیث قوه ی اجرایی در خدمت مردم است، برای اولین دفعه از جانب ابن خلدون متفکر مسلمان در قرن هشتم هجری مطرح شد. به تعقیب آن در مفهوم جدید در قرن شانزدهم با تئوری ماکیاولی و ژان بودن در اروپا پدید آمده و در قرنهای هفده و هجده بسط نظری یافته و با انقلاب فرانسه پایدار گشته است. چنین دولتی با وظایف اجتماعی و مسئولیت در مقابل اتباع در افغانستان دیده نشده است.

در ارزیابی تاریخ تشکل دولت در این سرزمین نشان می دهد که عوامل خارجی سبب تشکل و اتحاد چند قبیله گردیده و از این اتحاد آئی قدرت حاکمه بوجود آمده است. از همین سبب پروسه تشکل دولت در افغانستان عینی نبوده و ریشه اجتماعی و اقتصادی نداشته، بلکه مبتنی بر عوامل خارجی بوده است. در تاریخ معاصر افغانستان قدرت مرکزی را بخشی از نیروهای اجتماعی بوجود آورده اند که خود از نگاه تولید، فاقد مرکزیت بودند و هنوز به مرحله ء فرهنگ پیشه وری نرسیده بودند.

حتی احمد شاه ابدالی که با روحیه ی اتحاد چند قوم و خانها پادشاه شد و با قتل و غارت بی امان در هند پیشروی کرد و ثروت هنگفتی بدست آورد، اما در داخل نتوانست دستگاه مرکزی منظمی را پایه گذاری کند تا در بستر آن زیربنای اقتصاد متوسط شهری رشد نماید. در نتیجه این ساختار شاهی استبدادی که زاده مناسبات عینی آن زمان بود، نتوانست کشور را در مسیر تکامل اقتصادی قرار دهد.

در افغانستان حکومت ها هرگز خود را نماینده ی مردم نمی شناختند. مردم هم تصویری جز بهره دهی به این قدرت ها نداشتند. میان اکثریت جامعه و حکومت رابطه ی یک سویه برقرار بوده و هنوز هم هست که عبارت بوده از اطاعت محض. تنها در دو دوره، نظام های سیاسی افغانستان تا اندازه ای از خود اراده ملی شدن و و برنامه های حقوقی برای ملیت شدن مردم وادی های هند و کش را نشان دادند، یکی در اوائل سلطنت امانی و دیگری در مرحله پایانی دوره ریاست جمهوری داودخان بود. در غیر آن دو، در افغانستان تا امروز دولت به مفهوم جامعه شناسی علمی، «دولت ملی» نبوده است.

از همین جهت صورت قبیله یی و خاندانی حاکمیت که باعث خلأ بیشتر قدرت و ستیز با آن گردیده، در اوضاع ناشی از فقدان روشنگری و عدم بازنگری انتقادی در حوزه مسائل آموزشی، افغانستان کنونی را با مسایل بیشمار و تراکم کرده یی برجای نهاده است، که اکنون تمام مردم افغانستان با دولت نامسئول کنونی روبرو اند.

اندک روشنفکرانی که در افغانستان و خارج آن حضور دارند، به خوبی درک می کنند که اکنون دولت جمهوری اسلامی افغانستان، فاقد هر نوع برنامه و راه و روشی است که بتواند مردم را از زیر سایه استبداد مذهبی، فقر، تجاوز به اطفال، عدم امنیت عمومی و غیره خارج کند. برعکس مردم این سرزمین اکنون با همه مصیبت های اقتصادی و سیاسی که دارند، با فاجعه های اجتماعی که در پیش ذکر شد، مواجه گردیده اند.

این وضع هشدار دهنده وقتی بیشتر جلب نظر می کند که ما می بینیم در افغانستان در سه دهه گذشته، از هر کشور دیگری، بیشتر وحتا بصورت فاجعه بارتری، حقوق و کرامت انسانی زیر پای شده است. ولی باز هم می بینیم که امروز در

صحنهء سیاسی افغانستان گروه های ائتلافی سیاسی از جنگسالاران مذهبی و کمونیست های پیشین پرچمی و خلقی و برخی از عناصر شعله ای در مارکیت سیاسی افغانستان نقش تعیین کننده ی دارند.

یکی دیگر از دست آورد های جمهوری اسلامی افغانستان که به حمایت دولت امریکا و جامعه جهانی سر پاشده، این است که از مدت سه دهه بدین سو است که در افغانستان گروه های سیاسی به نام سلطه و به نام رهبر مردم نا آگاه و بیگانه را به صلابه کشیده اند. غالباً برای اینکه عوام به اوامر سلطه تمکین کنند، رهبران گروه های مذهبی را سایهء خدا معرفی کردند تا کسی جرأت پرسش از آن ها را نداشته باشد. این عناصر در پشت نام تعالی تا آمدن جمهوری اسلامی، خود را پنهان نمودند. شوربختی مردم افغانستان در اینجا است که نظامی را که دولت امریکا در این سرزمین سرپا کرد، برخی از همین عناصر طرد شده را دوباره از گوشه و کنار کشور و جهان جمع کردند و هر کدام مقام های سیاسی متعددی به سراسر افغانستان احراز نمودند. جالب است که اکنون این عناصر قشر نوپای سرمایه داران نوین افغانستان اند.

به عبارت دیگر همیشه شور بختی سیاسی مردم افغانستان در موقع بحران های سیاسی جامعه توسط نیروی های اجنبی ظهور میکند، از عناصری که دارای خوی و عادات استبدادی هستند استفاده می شود تا غنچهء تطور و دگرگونی نسل جدید و تحول اجتماعی را به زبونی و سر خوردگی مواجه بسازند. ترس از نیروهای جنگسالاران، ترس از مافیای داخلی، ترس از استبداد مذهبی، ترس قوم ستیزی فضایی را در افغانستان ایجاد نموده است که نسل جوان تحصیل کرده ما، ترسو و گوش به فرمان و بلی گوی بار بیایند.

در حالی که ضرورت است در افغانستان هم مثل کشورهای محروم دیگر که قشر روشنفکر آن وظیفه روشنگری و اخلاق با جسارت را درک کرده و به کار بسته اند، از چنین نقشی بر خوردار باشند. در حالیکه نسل جوان کنونی ما از چنین شرایطی بر خوردار نیستند. این نسل جوان باید در شرایط کنونی علاوه بر داشتن فکر مثبت و جسارت در تعبیر حاکمیت قوم گرایانه و ملیت گرایی غلط در افغانستان هم تجدید نظر کنند و آن را ضعیف تر و محدود تر ببینند. که متأسفانه اکنون چنین فضای فکری در این کشور میسر نیست.

جالب است که افغانستان اکنون ظاهراً در راستای بهره گیری از جامعه جهانی قرار گرفته است، نیرو های محرک داخلی بشکل ظاهری قانون و حقوق بشر را تمثیل می نمایند. ولی زمانی که صحبت بر سر ناقضین حقوق بشر در رابطه ی برخی از وکلای پارلمان افغانستان مطرح می گردد، که انعکاس خواست واقعی زیاده تر از 80 درصد مردم افغانستان است که باید این عناصر از طریق دادگاه های مستقل دولتی و قاره یی که برای مجرمین سیاسی در جهان وجود دارد، هرچه زودتر به مراجع حقوقی سپرده شوند تا با محاکمه علنی و رسمی این عناصر زمینه اجرای قانون اساسی افغانستان آماده گردد، در حالیکه تا کنون یکی از این عناصر نیز بر چوکی داوری نشانده نشده اند. علت آن در سیاست یک بام و دو هوای کشورهای عضو ناتو که در عملیات نظامی و باز سازی افغانستان سهم دارند، بخوبی آشکار می گردد. در واقع این بی مسئولیتی جامعه جهانی در قسمت افغانستان، نمونه ای از تبعض نژادی یک جامعه اروپایی و کشور فقیری مانند افغانستان را به خوبی نمایان می کند.

مردم افغانستان چندین بار به خاطر رقابت های قدرت های جهانی درگیر جنگ های اجباری شده اند. ولی این بار افغانستان نظربه اوضاع کنونی و مشخصه (

گلوبالیزیشن = سیاست جهان گرای لیبرالیسم نوین) باشکالات، نواقص و پیچیدگی هایی که میکانیسم وضعیت کنونی دارد و از همان رو به جامعه جهانی سنجاق خورده است، جنگی را شاهد است که نباید از چشم روشنفکران ما به دوربماند. درک این جنگ است که می گوییم، اکنون طراحان دکترین نظم نوین جامعه جهانی به خاطر منافع اقتصادی و سیاسی خود به سر زمین افغانستان نیاز دارند، نه به مردم آن.

ما در شش سال گذشته شاهد برخی از عناصری که در راس نهادهای امدادی و اجتماعی و یا بازسازی افغانستان بوده اند، بودیم که به نوعی به اتخاذ سیاست های کثرت گرایی میلان دارند. اما نباید فراموش روشنفکران افغانستان شود که آنها به موانع اصلی استبداد، بی قانونی، بی مسئولیتی توجه نمی کنند. آنها خوب می دانند که محرک اصلی قانون شکنی کنونی در داخل جامعه افغانستان خود نقش اصلی را در سیاست های روز مره مردم بازی می کنند. درین جا است که یک بار دیگر با تأکید می گوییم که، تلاش آن بخش از طرفداران عناصر جامعه جهانی برای دفاع از کثرت گرایی تا هنگامی ثمری ندارد که صحنه سیاسی افغانستان از دامن برخی از عناصر حقه باز سیاسی که بیشتر خلقی ها و پرچمی ها اند، و جناح های جنگسالاران محلی افغانستان پاک نشود.

ساختار اقتصادی و سیاسی کنونی افغانستان که به کنترل قدرت های مافیایی محلی و چپاولگران است، حتی در نظامهای سنتی گذشته که حق الهی اساس مشروعیت فرمانفرمایی بود، دیده نشده است.

گزارش بی بی سی تاریخ 22 و تاریخ 25 ستامبر 2008 راجع به تجاوز بر اطفال زیر سن 15 ساله نمونه ی از صدها تجاوز است که به مطبوعات راه ندارند. دختر دوازده ساله ای که خود نیز در برابر دوربین های خبرنگاران حاضر شده بود به خبرنگاران گفت ابتدا از مسیر راه خانه اش به شهر ربوده شد و بعد از یک شب در

جایی نا معلوم نگهداری شد. این دختر دوازده ساله همچنین گفت چهار نفر به وی تجاوز کردند. در 25 سپتامبر دخترک دیگری که در کابل چندین نفر به آن تجاوز کردند به مطبوعات معرفی گردید.

ظاهر ظفری یکی از مسوولین دفتر کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان نیز، باتایید این خبر گفت ظرف شش ماه گذشته 10 مورد تجاوز جنسی بر کودکان در شمال شرق افغانستان ثبت شده است. آقای ظفری گفت علت وقوع چنین رخدادهایی این است که تاکنون دیده نشده است عاملان تجاوز به کودکان، مجازات شده باشند. این گزارشات قطره ی از دریای اوقیانوس بدبختی های کنونی مردم فقر زده افغانستان است که در زیرچترسیاست جهانگرای لیبرالیسم نوین قرار گرفته اند.

5- دخالت کشورهای همجوار و استفاده از گروه های مذهبی در صحنه سیاسی افغانستان

اثرات سیاست استعماری انگلیس در برخی از حوزه هایی که در آنجا در قرون متمادی قدم گذاشت و قرارداد های بین دول به امضاء رساند، تا امروز به مثابه زخم های ناسوری در جهان خون می دهد. نخستین قرار داد تاریخی انگلیس که توسط داوید ریکاردو طرح شده، بنام معاهده «Methuen» باکشور اروپائی پرتغال بسته شد که در نتیجه پرتغال به غریب ترین خانه اروپا تبدیل شد.

سیاست استعماری انگلیس در افغانستان طوری عملی می شود که از جانب ایران مداخلاتی در هرات صورت می گرفت و در داخل کشمکش های بین امیران و شهزاده گان براه انداخته بود. تنها در دوره دوم سلطنت امیرشیرعلی خان در حدود ده سال

در این سر زمین دوران آرامی را مشاهده میکنیم که امیر با آرامی سلطنت کرده است و بس.

به تاریخ 28 می 1879 نمایندگان انگلیس درهند برتانیوی قراردادی را با امیر یعقوب خان امیرافغانستان امضاء نمودند که درتاریخ دیپلوماسی افغانستان بنام « معاهده گندمک» مشهوراست. به اساس این قرارداد حوزه های سوق الجیشی شرق کشورچون خیبر، کرم ویشین ازپیکراین کشور جدا گردید و تا امروز کشمکش مرزی بین پاکستان و افغانستان بر سر معاهده دیورند حل نشده است.

دولت و ارتش پاکستان که از فرهنگ چپاولگری سنتی و مذهبی وسوداگری فرهنگ استعماری انگلیسی سر بدرکردند و ماموریت معامله گرائی در گسترش مذهبی فرقه وهابیت را که از مذایای هنگفت سرمایه مالی شیخ های اعراب بر خوردار است، پیشه خود قرار داده اند و برای رشد و گسترش آن در خاک افغانستان از هیچگونه اعمالی در مقابل مردم بی گناه خود داری نمی کنند.

بااستفاده از عدم آگاهی مردم و تکیه بر گروه مذهبی بومی ما در تخریب روزانه این کشور مشغول اند. پاکستان که خودش از دو پارگی هند به خاطر اسلام بوجود آمده است، مذهب را به عنوان وسیله ای برای معامله گری سیاسی پیشه خود قرار داده است. اکنون افغانستان بهترین میدان سوداگری برای ارتش و گروه های بنیادگرایان مذهبی پاکستان است و این کشور توانسته تا اندازه ی فرهنگ بومی مردم ما را نیز تغییر دهد.

فن معماری کابل قدیم که روزی از فرهنگ هنر چنجره های چوبکاری نورستانی بر خوردار بود، همه از بین رفته است و اکنون جای آنرا بناهای به شکل معماری پشاورى شکل گرفته است که کیک های رنگ عروسی را به خاطر می آورند و هیچ

عناصر زیبایی شناختی در آنها وجود ندارد. همچنان افغانستان از نگاه فرهنگ لباس پوشی زنانه و مردانه نمونه ای از بازار های پنجاب پاکستان را به نمایش می گذارد. ابا و قبا کنونی که در ایران افغانستان و پاکستان زن ها و مرد ها استفاده می کنند، از نگاه تاریخی نه در فرهنگ اسلامی است و نه هم در فرهنگ بومی این حوزه دیده شده است. متأسفانه که تمام این رسومات مانند خود کشی های انتحاری زادهء فرهنگ بنیادگرایی اعراب است که اکنون همه روزه ده ها انسان بی گناه را نابود می کند. بدبختانه افغانستان کنونی به این وایروس گرفتار شده است.

دخالت سیاسی تنها از همسایه جنوب افغانستان نیست، کشور بی صاحبی که از نگاه تاریخی موقعیت گذرگاهی داشته است، اکنون با حضور ارتش ناتو در افغانستان، این کشور صحنهء برای اهداف سیاست کشور های ایران و روسیه نیز مبدل شده است. حکمفرمایان کنونی ایران وحتى روشنفکران چپ ایران در مدت کوتاهی که هرات تحت سلطه ایران بوده و بعداً جدا شده است، تاریخ ماقبل آن را که این سرزمین جدا از خاک ایران است، و فرهنگ مشابهی اما جدا از ایران داشته است، قبول ندارند.

برای نسل ایرانی تنها تاریخ نویسی ناسیونالیستی ایرانی اعتبار دارد که آنها کلاً بدین نظریه اند که جداسدن هرات از ایران به اثر بی کفایتی فرمانروایان وقت ایران صورت گرفته است و بس. این انگیزه در هر زمان که شرایط ناهنجار سیاسی در افغانستان غالب می شود، شورمذهبی و سیاسی ایرانی ها در هرات طغیان می کند و طوری وانمود می کنند که گویا مالک اصلی این شهر ایران بوده و هست.

حتی مورخین ایرانی نمی خواهند به این واقعیت تن در دهند که همان دوره هایی را که ایرانی ها از جمله حکمفرمایان افتخاری خود محسوب می کنند، یکی دوره سامانیان است. سامانیان به 900 میلادی بعد از سقوط طاهریان وصفاریان به قدرت

رسیدند. سامانیان اخلاف خاندانی از مغان زردشتی سامان واقع در ناحیهء بلخ بودند، ولی خود مذهب تسنن داشتند. در همین دوره است که ما شاهد اوج شاعرانی چون رودکی و دقیقی می باشیم. وجود مذهب تسنن در افغانستان کمتر از هزار سال قبل بوده است. امروز جناح اصولگرایان و آخوند های ایران روش سیاست مذهبی را که در هرات پروپاگند می کنند، مقبولیت شکل افتخارآمیز بومی مذهب شیعه در هرات را زیر سوال بردند. به صورت سنتی، برگزاری مراسم روز های یاد بود شهدای شیعه در هرات عاری از تعصب فرقه گرایی بود. مثال زنده آن در برگزاری یاد بود از شهادت امام حسین در روز دهه عاشورا واقعیت و همنوایی و همسوئی مذهب شیعه و سنی را در سر تاسر افغانستان نشان می داد. این بود مقبولیت مذهبی در سر زمین وادی های هندوکش . وبزرگداشت آن بزرگواران به وضع شایسته ای که سزاوار آن ها بود بدون دخالت سیاسی فرقه های مذهبی بر گزار می شد. متأسفانه که امروز در افغانستان ، دولت های پاکستان و ایران از عدم آگاهی مردم استفاده میکنند و از مذهب به مثابه ابزار تجارت سیاسی سود می برند. اکنون هم دولت پاکستان و هم جمهوری اسلامی ایران به مشکلات اقتصادی و کشمکش جناح های مذهبی خود در گیر شده اند.

جمهوری اسلامی ایران که پاسخی برای جریانات به پا خواسته اقوام غیر فارسی داخل ایران که این جریانات حق خود مختاری مذهبی را طلب می کنند، جوابی ندارد، برای اینکه آخوندسالاران تکیه گاه اجتماعی خود در بین مردم از دست داده اند. اکنون با استبداد و اعدام های دگر اندیشان حکمفرمایی می نمایند و به فکر آن افتاده اند تا از هرات بیروت دیگری با گروه حزب الله طرفدار خود سر پا کنند. متأسفانه نسبت عدم آگاهی برخی از اقوام هندوکش تا اندازه ء موفق هم شده اند. وضعیتی را که اینک ایرانی ها در هرات به بار آورده اند، زیبایی اجتماعی پیشین این شهر را به هم زده است.

دخالت کنونی روسیه در صحنه سیاسی افغانستان را نیز نباید نادیده گرفت. روسیه در شرایط کنونی افغانستان که این کشور به فقدان یک قدرت مرکزی قوی مواجه است از چند جهت بهره می برد.

1- دولت افغانستان تا اکنون در جامعه جهانی طالب مخارج بازسازی دوباره افغانستان که توسط شوروی ویرانه شد، نگردیده است.

2- دولت روسیه که از نگاه قوانین جهانی باید مخارج برگشت تمام مهاجرین را که در زمان اشغال نظامی افغانستان توسط شوروی ترک گفتند، بپردازد، در حالیکه تا اکنون از جانب دولت سخاوتمند افغانستان، به زبان آورده نشده است.

روس ها در چند سال اول جمهوری اسلامی افغانستان، خود را ظاهراً خاموش نشان دادند. از آنجائی که رهبری روسیه کنونی همان اعضای (کا،گ،بی) پیشین است که از تجارب زیادی برخوردارند، در افغانستان دولت روسیه سیاستی در پیش گرفت که نخست بازماندگان پیشین خود را، حزب خلق و پرچم را سازمان داد.

این حزب که از لحظه تشکل خود در فتنه و فساد و جنایت جناح های قشری آلوده بود، اکنون دولت روسیه به روش پیشین قشر شهری آنرا، که جناح پرچم است، دوباره در صحنه سیاسی افغانستان پیشکش نموده و فعال است. اکنون از این جناح بخشی از پرچمی ها اند که در داخل پارلمان با برخی از جناح های مذهبی ائتلاف کرده اند و برای رسیدن به ریاست جمهوری افغانستان در تلاش اند. ولی اشتباه بزرگ روس ها در این است که پالان خود را در افغانستان دوباره به روی خری می گذارند که امتحان خود را در این سر زمین داده است. افرادی که در وقت حکمفرمائی خود عاری از رسالت انسانی و روشنگری بودند، در برهه دیگر که عمر یک نسل را سپری نمودند، ظرفیت شایستگی سیاست دیگری را ندارند.

جالب است که دولت روسیه به یک دست پیروان اسبق خود را شیر می دهد و با دست دیگر به شوراندن طالبان میل دارد تا صحنه سیاسی افغانستان زیاده تر مختل شود، و از این طریق به طور غیر مسقیم جناح خلق را به حیث فرزند اصیل آینده خود در این سرزمین زیر تربیه گرفته است.

در آخر این گزارش می خواهم به خوانندگان گرانقدر خاطر نشان سازم که نبشتار پژوهشی در غیاب مردم کشورهای محروم از نگاه روانی کار ساده ای است. گزارش مشاهدات از زندگی روزمره مردم با ادعای این که یکی از خصلت های روشنفکری رسالت انسانی است، به ویژه از سر زمینی که با آن روابط عاطفی و فرهنگی داریم، گزارش از فقر و بیدادگری کار ساده ای نیست، برای اینکه انسان تحت تاثیر احساسات است. امید است در گزارشات بعدی بر سر سمیناری که در فوق ذکر شد و روی محیط زیست با نقش مخربانه آلمان و چپان که این سرزمین را قبرستان موتر های کهنه خود نموده اند و با معرفی جریده «خانه سبز» قدمی برای معرفی مرحله کنونی تکامل افغانستان بر دارم.

با عرض حرمت تورنتو سپتامبر 2008

دوکتور لطیف طبیبی